

بشری



علمی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی

● شماره ۲۴۸

● شماره ثبت بین المللی ISSN 1735-3658

● خرداد ۱۴۰۳

● اولین نشریه دوگانه ویژه نابینایان و کم بینایان در خاورمیانه



با دل‌های گرم بخوانید

- ۲ ای تاریخ، بنویس!
- ۶ قنوت‌های قرآنی
- ۷ ارزش عددها
- ۸ صفا دارد حسین
- ۱۰ باغ عشق
- ۱۲ عمق سخن
- ۱۴ خصلت عباس من
- ۱۶ صبر یعنی!
- ۱۶ بازار ماهی‌فروشان
- ۱۸ ادريس (Σ) و شاه ستمگر
- ۲۱ تو و مادرت
- ۲۲ نذر اشک
- ۲۳ صندلی چرخ‌دار
- ۲۵ مؤلف الغدير
- ۲۶ سفارش به آقایان
- ۲۸ دو برادر
- ۲۹ مهار آتش
- ۳۰ اردستان
- ۳۲ پونه
- ۳۳ شست‌وشوی صحیح مو

ای تاریخ، بنویس!

ای تاریخ! برای آگاهی آیندگان بنویس! سرزمینی به نام ایران، در همه صفحات دفتر قطور تو حضور درخشانی داشته و دارد و هیچ روز و سالی با عنوان «تاریخ استقلال ایران» در هیچ گوشه از برگ‌های تو یافت نمی‌شود زیرا این تمدن اصیل و ریشه‌دار، از هزاران سال پیش زنده و پویا بوده و هست اما ده‌ها شاخه از این درخت تنومند، با جنگ و توطئه جدا و به‌عنوان کشور مستقل معرفی شده‌اند!

ای تاریخ! شهادت بده ساکنان این سرزمین دیرپا و ماندگار همواره با ویژگی‌های مهربانی، نوع‌دوستی، صلح و صفا در میان ملت‌ها شناخته شده‌اند! نگاهی گذرا به تاریخ بشر نشان می‌دهد اراده آهنین و عزم استوار، ایمان و توکل به دادار یکتا، امید به آینده روشن بشریت و خدمت صادقانه برای تحقق این آینده، مهرورزی و همراهی با ملت‌های جهان، غیرت نسبت به تک‌انسان‌های ساکن کره زمین و حس نوع‌دوستی، احترام به دیگران در کنار عزت نفس ملی، شجاعت و استواری، شکوه و صلابت، پرهیز از بی‌تفاوتی در برابر ستمگری و ستم‌پذیری، تنها و تنها

سرفصل بخش کوچکی از پرونده سپید عقیدتی و اخلاقی این ملت است!

ای تاریخ! در میان ورق‌های رنگارنگت ثبت کن؛ آنچه به‌عنوان آثار باستانی در موزه‌های داخلی و نیز موزه‌های کشورهای غربی، در معرض دید جهانیان قرار دارد؛ بخش کوچکی از نشانه‌های تمدن و فرهنگ اصیل ایرانی است و هزاران سال است که مردم سایر کشورها هم از دستاوردهای آن بهره‌مند هستند!

اما ای تاریخ! در گوشه‌ای از دفتر خود این را هم بنویس؛ موجودی بی‌ارزش، بی‌ریشه و نادان یا متوهم، قدم نامبارکش را روی بخشی از خاک مقدس زمین گذاشت؛ خاکی که محل بعثت و حتی معراج بهترین آفریدگان خداوند و بسیاری از پیام‌آوران الهی بود! این موجود فرومایه، گروهکی را رهبری کرد که کشور ادعایی آنها با جنگ تشکیل شد در حالی که بسیاری از کشورها در قرن بیستم میلادی در دوران صلح اعلام موجودیت کردند!

ای تاریخ! گواه باش حکومتی که با جنگ سر بر آورد، قطعاً با جنگ هم باید نابود شود و در میانه این آمدن و رفتن، همواره با ترس از بین رفتن، آینده‌ای تاریک و مبهم و نگرانی از هرگونه

لرزش و تزلزل دست و پنجه نرم می‌کند. همین نگرانی‌ها موجب شده رژیم جعلی موسوم به اسرائیل، در مرزهای مشترک فلسطین اشغالی با همه کشورهای همسایه، دیوارهای مستحکم و بلند احداث کرده و خود را در بین این دیوارهای هراس و اضطراب همیشگی محبوس کند! حاکم اشغالگر سرزمین فلسطین، اکنون مانند آن کودکی شده که والدینش برای بالا بردن اعتماد به نفس او، اجازه می‌دهند به آنان مشت بزند و باور کند قدرتمند شده اما این خودشیفتگی در بسیاری موارد، کار دست این کودک می‌دهد زیرا همیشه طرف مقابل او پدر و مادرش نیستند! گاهی چنین کودکی آن چنان در رؤیای قدرت فرو می‌رود که در برابر انسانی خردمند، شاخ‌وشانه می‌کشد و مبارز می‌طلبد. طرف مقابل قدری صبوری به خرج می‌دهد! پس از تکرار این شرارت‌ها، آرامش انسان خردمند به پایان می‌رسد و درسی به این کودک نادان و رؤیا پرداز می‌دهد که عبرت تاریخ می‌شود!

ای تاریخ! با قلمی درشت بنویس! روزی از روزها صبر ایران آرام اما با تدبیر و هوشمند، لبریز شد زیرا رژیمی که سابقه موجودیت جعلی آن حتی به ۸۰ سال نمی‌رسد، خیالی خام در

ذهن بیمار خود پروراند و پدر تبهکار و مادر ریاکارش یعنی آمریکا و انگلیس تصور کردند می‌توانند او را شیر کنند و به‌جان ملتی بیندازند که مثل آن نسبت به این کودک بزهکار، شبیه فیل و مورچه است! ای تاریخ برای عبرت آیندگان، این جمله را هم بنویس: «ایرانی‌ها می‌گویند هرگاه یک فرد شرور در کوچه یا محله‌ای عربده‌کشی کند و مبارز بطلبد، مردم آن محل را ضعیف تصور کرده اما اگر یک پهلوان رو در روی او بایستد و چشم در چشم او بدوزد، شرارت جای خود را به تسلیم و ذلت می‌دهد!»

راستی این جمله را هم با خط خوش بنویس: «ایرانی خون می‌دهد اما خاک نمی‌دهد! خون دل می‌خورد اما دل به دشمن نمی‌دهد! با سخت‌ترین شرایط و سنگین‌ترین مصیبت‌ها و شداید می‌سازد اما تن به سازش با بیگانه طماع نمی‌دهد!»

ای تاریخ! بنویس و باز هم بنویس تا نسل‌های آینده بدانند! سرزمین ایران که نقشه‌اش شبیه یک گربه نشسته است، هر زمان لازم باشد، همچون شیری غران، پیکر دشمنان را می‌درد و دوباره با آرامش همچون نگینی درخشان در مرکز نقشه جهان می‌درخشد و آینده جهان بشری را با نور ایمان و امید خود روشن می‌کند!

قنوت‌های قرآنی

دعا برای فزونی رحمت و گسترش عقل: سوره کهف، آیه ۱۰:
«پروردگارا! از جانب خود بر ما رحمتی فرست و برای رشد
عقلی ما وسایل هدایت و ارشاد آماده فرما!»

نیکی در دنیا و آخرت: سوره بقره، آیه ۲۰۱: «پروردگارا! در دنیا
به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما و ما را از
عذاب آتش نگاهدار.»

دعا برای گرفتن حاجت: سوره مائده، آیه ۲۵: «پروردگارا! من
تنها اختیار خودم و برادرم را دارم. میان ما و این جمعیت
گناهکار، جدایی بیفکن!»

دعا برای زیاد شدن علم: سوره طه، آیه ۱۱۴: «پروردگارا! علم مرا
زیاد کن!»

دعا برای فرزندان و نوادگان: سوره صافات، آیه ۱۰۰:
«پروردگارا! به من از صالحان، (فرزندان صالح) ببخش!»

سوره بقره، آیه ۱۲۸: «پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار
ده! و از دودمان ما، امتی که تسلیم فرمانت باشند.»

سوره ابراهیم، آیه ۴۰: «پروردگارا! مرا برپا کننده نماز قرار ده، و

از فرزندانم (نیز چنین فرما)! پروردگارا، دعای مرا بپذیر.»
سوره آل عمران، آیه ۳۸: «خداوندا! از طرف خود، فرزند
پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را می‌شنوی!»
سوره انبیا، آیه ۸۹: «و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که
پروردگارش را خواند (و عرض کرد): پروردگار من! مرا تنها
مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن)؛ و تو بهترین وارثانی!»
سوره احقاف، آیه ۱۵: «فرزندان مرا صالح گردان.» «فردای تازه»

ارزش عددها

معلم ریاضی، روی تخته یک عدد • نوشت و از دانش‌آموزان
پرسید: «این چیست؟» گفتند: «عدد •.» پرسید: «ارزش آن چقدر
است؟» گفتند: «هیچ!» سپس یک عدد • دیگر کنار آن گذاشت و
پرسید: «حالا این دو عدد چه ارزشی دارند؟» گفتند: «باز هم
هیچ!» معلم تعداد اعداد • را پی‌درپی اضافه می‌کرد اما
دانش‌آموزان همچنان آنها را فاقد ارزش می‌دانستند. آنان
دیدند هر قدر به تعداد اعداد • اضافه شود، هیچ ارزشی پیدا
نمی‌کنند.

سپس معلم، یک عدد ۱ کنار اعداد • گذاشت و از دانش‌آموزان

پرسید: «این چیست؟» گفتند: «این یک عدد بزرگ است که حتی نمی‌دانیم چگونه آن را بخوانیم!» معلم پرسید: «ارزش آن چقدر است؟» گفتند: «ارزش آن بسیار بالاتر از حد تصور ما است!» معلم گفت: «هر یک از ما همان صفرهای مساوی هیچ هستیم. به خودی خود هیچ ارزشی نداریم اما هنگامی که یک یعنی همان خداوند یکتای یگانه کنار ما باشد، ارزشمند می‌شویم و می‌توانیم به بالاترین مقامات و درجات برسیم. رمز این موفقیت، آن است که از یکتای کنارمان غافل نشویم و بدانیم ارزش اصلی، عدد ۱ است!»

صفا دارد حسین

شیعیان دیگر هوای نینوا دارد حسین
روی دل با کاروان کربلا دارد حسین
از حریم کعبه جدش به اشکی شست دست
مروه پشت سر نهاد اما صفا دارد حسین
می‌برد در کربلا هفتاد و دو ذبح عظیم
بیش از این‌ها حرمت کوی منی دارد حسین
بس که محمل‌ها رود منزل به منزل با شتاب
کس نمی‌داند عروسی یا عزا دارد حسین

رخت و دیباج حرم چون گل به تاراجش برند
تا به جایی که کفن از بوریاء دارد حسین
بردن اهل حرم دستور بود و سرّ غیب
ورنه این بی حرمتی‌ها کی روا دارد حسین!
سروران، پروانگان شمع رخسارش ولی
چون سحر روشن که سر از تن جدا دارد حسین
سر به قاج زین نهاده راه پیمایی عراق
می‌نماید که خود عهدی با خدا دارد حسین
او وفای عهد را با سر کند سودا ولی
خون به دل از کوفیان بی وفا دارد حسین
دشمنانش بی امان و دوستانش بی وفا
با کدامین سر کند، مشکل دوتا دارد حسین
سیرت آل علی با سرنوشت کربلاست
هر زمان از ما، یکی صورت نما دارد حسین
آب خود با دشمنان تشنه قسمت می‌کند
عزت و آزادگی بین تا کجا دارد حسین!
دشمنش هم آب می‌بندد به روی اهل بیت

داوری بین با چه قومی بی حیا دارد حسین

[[محمدحسین بھجت تبریزی، شہریار]]

باغ عشق

بہترین نگہبان سعادت در یک خانواده، عشق زن و شوہر نسبت بہ یکدیگر است!

اگر خانہ مادرم را ببینید، تعجب می کنید از اینکہ تا چہ حد گل و گیاهان او سالم و سرزندہ بہ نظر می رسند! ہر بار کہ بہ او سر می زنم، محال است از زیبایی و سلامت گیاهان خانہ اش حیرت نکنم. ہر بار بہ خود می گویم ای کاش گیاهان خانہ من نیز مانند گیاهان خانہ مادرم بودند. مادرم ہر روز بہ گیاهان خود می رسد و همان لحظہ کہ متوجہ می شود گوشہ یک برگ اندکی زرد یا قہوہ ای شدہ است، آن را می کند تا بہ بقیہ برگ ہا صدمہ ای نرزد. بہ عبارت دیگر، با مشاہدہ اولین نشانہ مشکل، وارد عمل می شود و کاری انجام می دہد. بہ همین دلیل، گیاهان او ہمیشہ سالم بہ نظر می رسند.

این در حالی است کہ طرز برخورد من با گیاهان آپارتمانی خودم بہ گونه دیگری است. ہمین کہ از کنار آنها رد می شوم و

برگی زرد می بینم، به خود می گویم: «هر زمان وقت کردم، باید حسابی به این گلدان ها رسیدگی کنم. باید بفهمم چرا این گلدان ها این قدر زود خشک می شوند!» یک یا دو هفته می گذرد و دوباره متوجه مشکل می شوم و به خود می گویم: «باید در فرصتی مناسب به این گلدان های بدبخت رسیدگی کنم.» ماه ها با پشت گوش انداختن من می گذرند و یک روز می بینم که همه برگ های گلدان خشک شده است. آن وقت دیگر برای انجام هر کاری، خیلی دیر شده است.

اگر نوع برخورد شما با ارتباط هایتان درست همان گونه است که من با گل هایم رفتار می کنم، یک روز از خواب بیدار می شوید و می بینید روابط شما دچار مشکل جدی شده یا مرده است! من سرانجام، روزی فکرم را به کار انداختم و تصمیم گرفتم یک باغبان استخدام کنم تا هر چند وقت یک بار، سری به گل هایم بزند زیرا من معمولاً سرم بسیار شلوغ است و مشغول تدریس و سفر هستم و به تنهایی نمی توانم به گل ها و گیاهانم رسیدگی کنم اما شما به خاطر داشته باشید که در روابط با دیگران، عاملی به نام باغبان روابط وجود ندارد که بیاید و سری به شما بزند و ببیند اوضاع عشق و

ارتباط شما چگونه است! آیا دل‌تان زنگار گرفته یا قلب و روح شما همچنان به روی یکدیگر گشاده است؟ خودتان باید مراقب باشید! خود را تمام و کمال و تا آنجا که در توان دارید، با همه راستی و درستی به رابطه‌هایتان پایبند کنید. قدرت پایبندی، بذر عشق میان شما و معشوق را هر که یا هر چه باشد آبیاری می‌کند و عشق را در قلب شما به بار می‌نشانند.

[[سعید گل محمدی]]

عمق سخن

- * یک لقمه نان و پنیر در آرامش و صلح و صفا، بهتر از ضیافتی آمیخته با بحث و مشاجره است!
- * عذرخواهی همچون چسب قوی در زندگی عمل می‌کند و هر نوع شکستگی ارتباطات را مرمت می‌کند!
- * این شکر نیست که چای را شیرین می‌کند بلکه حرکت قاشق چایخوری باعث شیرینی آن می‌شود. عشق هم مانند شکر است و شما همان قاشق چایخوری هستید!
- * عشق حقیقی بدون تباه کردن «من»، «ما» می‌آفریند.
- * مهم‌ترین ویژگی لباس، پوشاندن کاستی‌های بدن است؛ سعی کنید لباسی زیبا برای رفتار و عملکرد همسرتان باشید!

- * وقتی بین دو نفر که یکدیگر را دوست دارند، همه چیز ناگفته می‌ماند؛ کوهی از سوء تفاهم‌ها به وجود می‌آید!
- * بسیاری از مردم، یک عمر تأسف می‌خورند زیرا به دنبال زمان بهتر و مناسب‌تری برای دوست داشتن می‌گشتند!
- * هر کلمه که از دهان بیرون می‌آید، مرهمی است که به زخمی می‌رسد یا خنجری است که دلی را می‌شکافد یا نسیمی است که دریای احساسات را متلاطم می‌کند.
- * کاری نکنید که همسرتان در تنهایی خویش بگوید: «چون یار جاهل است، تنهایی خوش‌تر است!»
- * خوشبختی، رسیدن به خواسته‌ها نیست؛ خوشبختی حفظ و دوست داشتن چیزی است که در اختیار داریم!
- * وقتی به خانه باز می‌گردید، همه چیز را طوری ببینید که گویی اولین بار است!
- * در زندگی به دنبال کسی نباش که بتوانی با او زندگی کنی! دنبال کسی باش که بدون او نتوانی زندگی کنی!
- * این که با چه حالتی هدیه‌تان را به همسرتان تقدیم می‌کنید، ارزشمندتر از خود هدیه است!

*** برای همسر خوب و قانع، حتی یک گل هم می‌تواند بهار باشد!**
*** وقتی از همسرتان دلخورید، به نکات مثبتی که دارد بیندیشید!**
*** گاهی در کلام و همیشه در عملکرد خود ثابت کنید که همسرتان، همان فرد ایده‌آل شماست!**

خصلت عباس من

اهل عالم، هنر ار خصلت عباس من است
عشق در سایه شخصیت عباس من است
منم آن یار امین، حامی دین، اُمّ‌بنین
هرچه دارم همه از دولت عباس من است
همسرم شیر خدا و پسرانم همه شیر
شیر مردان همه از صولت عباس من است
در شب چاردهم، ماه که پر نورتر است
عکسی از نیم رخ صورت عباس من است
هنر آن نیست که لب تشنه بمیری به کویر
هنر آن است که در طینت عباس من است
تشنه لب داخل دریا شد و عطشان برگشت
این همان قطره‌ای از همت عباس من است

غیرت... علی بی‌بدل است اما گفت
بدلِ غیرتِ من، غیرتِ عباسِ من است
نه فقط یثرب و شامات و نه ایران و عراق
کرده کاری همه جا صحبتِ عباسِ من است
هر کسی را نتوان بابِ حوائجِ گفتن
به حقیقتِ قسم، این شهرتِ عباسِ من است
کوه‌ها شد متحیر به ثباتِ قدمش
سروها در عجب از قامتِ عباسِ من است
جَنَّهُاش گرچه ز شمشیرِ جفا کوچک شد
این بزرگی است، که از عزتِ عباسِ من است
قدرتِ آن نیست به یک حمله، سپاهی بکُشی
قدرتِ لم یزَلْکی، قدرتِ عباسِ من است
یا علی گفت و امانِ نامه ز دشمن نگرفت
دینِ فروشی بَری از ساحتِ عباسِ من است
هی نگویید چرا اُمّ بنین پیر شده
سببِ حالتِ من، حالتِ عباسِ من است
دست‌های پسر مگشته قلم بر لب آب

صفحه سینه پر از محنت عباس من است
این شنیدم زده فریاد، غریبم مولا
غصه قلب حسین، غربت عباس من است

«ولی... کلامی زنجانی»

صبر یعنی!

صبر یعنی واکنش به یک سخن یا رویداد در بهترین فرصت نه در اولین فرصت! صبر یعنی اوج احترام به حکمت خداوند که شاید بعداً از آن آگاه شوی! یکی از قوانین زندگی، لذت بردن از روزهای خوب و صبر کردن در روزهای نامطلوب است! صبر، اعتبار انسان است همچنانکه سکوت، اعتبار شب است! صبر یعنی درس گرفتن از دانه که هرگز زودتر از زمان تعیین شده جوانه نمی‌زند! آنچه زندگی‌ها را ویران می‌کند، روزگار نیست بلکه حوصله کم برای آرزوهای بسیار بزرگ است!

بازار ماهی‌فروشان

روزی مردی دنیادیده در راه عزیمت به محل کار خود، از بازار ماهی‌فروشان عبور می‌کرد که یک نوشته روی تابلوی مغازه یک مرد جوان، توجه او را جلب کرد: «در این مکان، ماهی به فروش

می‌رسد.» مرد با دیدن تابلو لبخندی زد. مغازه‌دار جوان علت لبخند آن مرد را جویا شد. او ابتدا از دادن پاسخ خودداری کرد اما پس از اصرارهای مکرر جوان، گفت: «شما روی تابلو نوشته‌اید: در این مکان، ماهی به فروش می‌رسد! مگر قرار است در مکان دیگری ماهی فروخته شود! شما در این مکان هستید و طبیعتاً در همینجا هم کسب و کار می‌کنید!»

جوان از او تشکر کرد و تابلوی مغازه را پایین آورد و کلمات «در این مکان» را از آن حذف کرد. چند روز بعد، مرد دنیا دیده بار دیگر گذرش به بازار ماهی‌فروش‌ها افتاد و دوباره توجه او به تابلوی مغازه مرد جوان جلب شد: «ماهی به فروش می‌رسد.» دوباره لبخند زد. جوان که متوجه تجربه و خرد مرد شده بود، مصرانه خواست دلیل لبخندش را بگوید. مرد گفت: «اینجا بازار است و در آن کالا به فروش می‌رسد؛ پس کلمات (به فروش می‌رسد)، اضافه است!» مرد جوان دوباره تابلو را پایین آورد و «به فروش می‌رسد» را حذف کرد.

پس از گذشت چند روز، مرد دنیا دیده برای سومین بار، از بازار ماهی‌فروش‌ها و از برابر مغازه مرد جوان عبور کرد و باز هم با

دیدن تابلوی مغازه لبخند زد. مرد جوان بار دیگر دلیل لبخند مرد را پرسید. او گفت: «اینجا بازار ماهی فروش ها است؛ پس مرغ یا چیز دیگری فروخته نمی شود در حالی که روی تابلوی شما نوشته: ماهی!»

هر گاه از کسی دلگیر شدید یا با کسی مشکلی داشتید، در هنگام عصبانیت حکم کلی صادر نکنید که فلانی هرگز دوست خوبی نبوده و نیست! یا هیچ وقت نباید با چنین فردی طرح دوستی ریخت! یا افرادی مانند فلانی همیشه دروغ می گویند یا خائن هستند! گاهی بهتر است کمی صبر کنید! اگر روز اول بحث و مجادله، ۱۰ جمله منفی در باره کسی بر زبان می آورید؛ شاید بعد از گذشت یک روز، این جملات به ۷ یا ۸ جمله کاهش پیدا کند. چند روز بعد، این تعداد باز هم کمتر و کمتر می شود و عصبانیت شما با گذر زمان رنگ می بازد و می توانید نکات مثبتی در فرد مقابل پیدا کنید که قبلاً متوجه آن نبودید!

ادریس (Σ) و شاه ستمگر

ادریس (Σ) مردم معاصر خودش را به پرستش خدای یگانه و پرهیز از گناه تشویق می کرد. در زمان او پادشاه ستمگری بر قوم او

حکومت می‌کرد. روزی شاه برای تفریح و خوش گذرانی از شهر بیرون رفت. در راه، چشمش به چمنزاری سرسبز افتاد. کسی را نزد صاحب زمین فرستاد و از او خواست زمین را به او واگذار کند. صاحب زمین که مردی خداپرست بود، موافقت نکرد و شاه، ناراحت و خشمگین به کاخ برگشت. همسر شاه که زنی بدسرشت بود؛ وقتی شاه را ناراحت دید، علت را پرسید. شاه، آنچه میان او و صاحب زمین گذشته بود، بازگو کرد. زن گفت: «راهی برای حل این مشکل پیدا می‌کنم.»

زن به دنبال عده‌ای سودجوی منافق فرستاد و از آنان خواست شهادت بدهند که مالک زمین، گمراه شده و دین جدیدی اختیار کرده است! با گواهی آنها مالک زمین کشته شد و زمین به شاه رسید. ادریس (Σ) وقتی از ماجرا باخبر شد، نزد شاه رفت و از او خواست زمین را به خانواده مقتول برگرداند و از کار خود توبه کند. شاه قبول نکرد، ادریس گفت: «خداوند از تو انتقام می‌گیرد و تو را با حکومت نابود و گوشت همسر ناپاکت را طعمه سگ‌ها خواهد کرد. خداوند فرموده است آیا حلم و بردباری من، تو را مغرور و سرکش کرده است؟» شاه به جای اینکه به سوی خدا

برگردد، گفت: «پیش از آنکه به دست من کشته شوی، از اینجا برو!» ملکه به شوهرش گفت: «از اخطار ادریس، ترس به خود راه مده! گروهی را می فرستم تا او را بکشند!»

ادریس (Σ) به وسیله وحی از نقشه قتل خود خبردار شد و از شهر بیرون رفت و در یک غار پنهان شد. خداوند فرشته‌ای را مأمور کرد تا غذا به او برساند. خداوند رحمت خود را از مردم شهر برداشت و خشکسالی شدید در مملکت ایجاد شد. چندی بعد، شاه ستمگر را از تخت سلطنت به زیر کشید و همان طور که ادریس (Σ) پیش‌بینی کرده بود، زن شاه طعمه سگ‌ها شد.

فرمانروای جدید که او نیز انسان سرکشی بود، نتوانست کاری برای کشور انجام دهد. سال‌ها از گم شدن ادریس (Σ) گذشت ولی یک قطره باران نبارید و روزگار مردم بسیار سخت شد. آنان در اوج سختی به یاد خدا و ادریس افتادند و از خدا درخواست بخشش کردند. خداوند توبه آنان را پذیرفت و دعای‌شان را مستجاب کرد. ادریس (Σ) به شهر برگشت و مردم تازه ایمان آورده، به پیشواز او رفتند. ادریس (Σ) از خدا درخواست باران کرد. ابرهای سیاه، آسمان را پوشاندند و باران فراوانی بارید و

دوباره شادی و خوشی به زندگی قوم ادریس (Σ) باز گشت.

«احمد بانپور»

تو و مادرت

وقتی یازده ساله بودی، مادرت تو و دوستت را به سینما برد. تو از او خواستی در ردیف دیگری بنشیند و بگذارد شما راحت باشید و این گونه از او قدردانی کردی! وقتی ۱۲ ساله بودی، او تو را از تماشای بعضی برنامه‌های تلویزیون و ماهواره بر حذر داشت. تو هم صبر کردی تا از خانه بیرون بروی و کار خودت را بکنی و این گونه از او تشکر کردی! وقتی سیزده ساله بودی، او پیشنهاد کرد که موهایت را اصلاح کنی. تو هم با گفتن این جملات، از او تشکر کردی: «تو سلیقه نداری! من هر جور راحت باشم، زندگی می‌کنم. اگر قیافه‌ام مثل بچه‌های احمق باشد، خوب است؟!» هنگامی که ۱۴ ساله بودی، او هزینه اردوی یک ماهه تابستانی تو را پرداخت کرد. تو هم با خودداری از یک تماس تلفنی یا نوشتن یک نامه، از او تشکر کردی! وقتی پانزده ساله بودی، از سرکار برمی‌گشت و می‌خواست تو را در آغوش بگیرد و ابراز محبت کند. تو هم با بستن در اتاقت نگذاشتی وارد اتاقت شود و این گونه خستگی را از

تنش بیرون کردی!

وقتی شانزدهساله بودی، او به تو یاد داد که چگونه ماشین را برانی. تو هم هر وقت می توانستی ماشین را برمی داشتی و می رفتی و بعضی وقتها هم تصادف می کردی! وقتی هفدهساله بودی، اگر او منتظر یک تماس مهم بود، تمام شب را با تلفن صحبت می کردی و این طور از او تشکر می کردی! وقتی هجدهساله بودی، او در جشن فارغ التحصیلی دبیرستان از خوشحالی گریه می کرد. تو هم به پاس این همه زحمتی که برایت کشیده بود، تا پایان جشن پیش مادر ت نیامدی! وقتی نوزدهساله بودی، او شهریه دانشگاهت را پرداخت و تو را تا دانشگاه رساند و وسایلت را هم خودش حمل کرد. تو هم با گفتن یک خداحافظ، آن هم در بیرون خوابگاه از او جدا شدی زیرا نمی خواستی کسی به تو بگوید «بچه ننه»! وقتی بیستساله بودی، از تو پرسید که کسی را برای همسری انتخاب کردی؟ تو هم با گفتن: «به تو ربطی نداره! خودم برای زندگی ام تصمیم می گیرم!» از او تشکر کردی!

«امیررضا آرمیون»

نذر اشک

سلام بر تنهاترین پدر! می دانم سبب ندیدن تان منم و درد

فراموشی من! و علت مهجوری تان کمرنگ بودن دعای من است!
می خواهم این روزهای سخت اضطرار و پر رنج را با جبران
کوتاهی هایم به بالاترین دعا پیوند زنم و آزادی شما را از زندان
سراسر رنج غیبت از خدای مهربانم درخواست کنم و با عطر
گل های صلوات، لب و دهانم را معطر کنم! اکنون که ماه خون خدا
فرا رسیده، باید چشمها را با اشک بر حسین (Σ) شست و زندگی را
به رنگ مهدی (⊖) دید!

ای پدر مهربان! امسال هم اشک هایمان در ماه محرم را نذر
آمدن تان می کنیم و آن گاه که این شعله های ماتم، جانمان را
سوزاند؛ برای فرج تان دعا می کنیم! خدایا ببخش گناهی را که بر
ما بلا نازل کرده و آن بلا، غیبت اماممان است! خدایا ببخش
گناهی را که نعمتی را از ما گرفته یعنی نعمت گرانبهای ظهور و
حکومت موعود منتظر! خدایا ببخش بر ما گناهی را که موجب
حبس دعایمان شده و آن دعا، چیزی نیست مگر دعا بر تعجیل در
فرج مظلوم ترین حاضر غایب از نظر!

صندلی چرخ دار

روزی مردی ثروتمند با خودروی جدید و گران قیمتش با سرعت

زیاد از خیابان کم رفت و آمدی می‌گذشت. ناگهان از بین دو خودروی پارک شده در کنار خیابان، پسر بچه‌ای پاره آجری به سمت او پرتاب کرد. آجر به خودرو برخورد کرد. مرد ترمز کرد و پیاده شد و دید اتومبیلش صدمه زیادی دیده است. به طرف پسرک رفت و او را به باد سرزنش گرفت.

پسرک گریان و با تلاش فراوان، سرانجام توانست توجه مرد را به سمت پیاده‌رو، جایی که برادر فلجش از روی صندلی چرخ‌دار به زمین افتاده بود، جلب کند. پسرک گفت: «اینجا خیابان خلوتی است و به ندرت کسی از آن عبور می‌کند. برادر بزرگم از روی صندلی چرخ‌دارش به زمین افتاده و من برای بلند کردن او به اندازه کافی قدرت ندارم. برای اینکه شما را متوقف کنم، ناچار شدم از آجر استفاده کنم.» مرد بسیار متأثر شد و از پسرک عذرخواهی کرد. سپس برادر پسرک را بلند کرد و روی صندلی نشاند. بعد سوار اتومبیل خودش شد و به آرامی به راهش ادامه داد.

در جاده زندگی، آن چنان با سرعت و بی‌توجهی به دیگران حرکت نکنید که سایرین مجبور شوند برای جلب توجه شما پاره

آجر به سویتان پرتاب کند.

[[مسعود لعلی]]

مؤلف الغدير

یه روز، یک ترکه می‌ره کتابخونه! آن قدر مشغول مطالعه می‌شه که در کتابخونه را می‌بندند و می‌روند! فردا صبح مسؤل کتابخونه میاد، با تعجب می‌گه: «شما کی اومدید؟» ترکه با خنده جواب می‌ده: «از دیروز که اینجا زندانی شدم، نشستم دارم مطالعه می‌کنم.»

این ترک بزرگوار برای تألیف یازده جلد کتاب بی‌همتا به نام «الغدير» حدود ۴۰ سال زحمت کشید و تقریباً ۱۰ هزار کتاب را برای پیدا کردن مطالب مورد نیاز خود مطالعه کرد. کتاب او به بسیاری از زبان‌های روز دنیا ترجمه شده است.

علامه محمدحسین امینی در روز ۱۲ تیر ۱۳۴۹ ه.ش. پس از عمری تحقیق و مطالعه و خدمت به اسلام و تلاش برای ثبت و ضبط واقعه باشکوه غدیر خم، به دیار جانان پر کشید اما حاصل سال‌ها زحمت و پژوهش او همچون چراغی پیش روی طالبان دانش و حقیقت قرار دارد.

[[امیرحسین کریمی وثیق، محمدمهدی رحمتی]]

سفارش به آقایان

همسرتان را به‌عنوان یک زن با همه ظرافت‌ها و دنیای زنانه‌اش بپذیرید. فکر نکنید که زن‌ها ضعیف هستند، باور کنید که زن‌ها لطیف هستند! آن جنبه از شخصیت همسرتان را که باعث تمایز او از سایرین می‌شود، مورد توجه و تحسین قرار دهید. اگر حرف‌ها و سلیقه همسرتان مطابق میل شما نیست، واکنش تند نشان ندهید. وقتی همسرتان با شما درد دل می‌کند و راز دلش را با شما در میان می‌گذارد، با جان و دل به حرفش گوش دهید چون اگر شما را «محرم اسرار» خود نبیند، حرف‌هایش را به دیگران خواهد گفت. در برابر دیگران به‌ویژه فرزندان‌تان به او بی‌احترامی نکنید. به‌صورت مداوم از همسرتان انتقاد نکنید! باید در بعضی موارد چشم‌پوشی کرد.

اگر همسر شما اشتباهی کرد و از شما پوزش خواست، سریع بپذیرید. مشکلات محل کار و بیرون را به همسر خود منتقل نکنید مگر اینکه بدانید او می‌تواند شما را در حل مشکل، یاری کند. در جریان میهمانی، از زحمات‌های همسر خود تشکر کنید که آبروی شما را با دستپخت خوشمزه و رفتار مناسب حفظ کرده است. در

خانه، کم حرف و ساکت نباشید. سعی کنید همیشه در منزل کنار همسرتان بنشینید و از او فاصله نگیرید. در برابر همسرتان زیاد از مادر و خواهر خود تعریف و تمجید نکنید. از توجه به زنان دیگر به خصوص در میهمانی‌ها پرهیزید.

به مناسبت‌های مختلف برای همسر هدیه بخرید و او را غافلگیر کنید. از چهره‌اش، لباسش، آرایش مویش، دستپختش، دکور خانه و سایر عملکردهای همسرتان تعریف کنید. وقتی قرار است دیر به خانه بروید، در تماس تلفنی به او اطلاع دهید. وقتی در محل کار هستید، به خانه تلفن کنید و حال همسر را پرسید. دست کم روزی دو بار به او بگویید: دوست دارم! هیچ‌گاه کلامش را قطع نکنید و سرش داد نزنید! کاری که در توان او نیست، به او تحمیل نکنید. به همسر خود اعتماد به نفس بدهید و اگر اشتباهی مرتکب شد، سرزنش نکنید. زن، عاشق احترام است؛ پس به او احترام بگذارید و در برابر دیگران تحقیرش نکنید.

بدون اینکه به شخصیت و موقعیت خود در خانه لطمه بزنید، به همسر اعتبار بدهید و او را معتبرترین و نزدیک‌ترین فرد به خود معرفی کنید. در حضور بستگان و نزدیکان، از همسرتان و کارش

حمایت و پشتیبانی کنید و بگویید که با هم زندگی خوبی دارید. همسران را بدون قید و شرط دوست بدارید، او را درک کنید و بدانید زنان از اینکه درک نشوند، بسیار در هراسند.

«اباصلت رسولی»

دو برادر

دو برادر با هم در یک مزرعه خانوادگی کار می‌کردند. یکی از برادرها متأهل بود و خانواده بزرگی داشت و دیگری مجرد بود! آن دو، در پایان هر روز، ماحصل کار و زحمت‌شان را به‌طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کردند. روزی برادر مجرد با خود فکر کرد: «این منصفانه نیست که ماحصل کار ما به‌طور مساوی تقسیم شود. من مجرد و تنها هستم و در نتیجه نیازم هم خیلی کم است.» او به همین دلیل، هر شب کیسه‌ای گندم از انبار کوچک خود برمی‌داشت و از مزرعه مابین منزل خودش و برادرش عبور می‌کرد و گندم را به انبار برادرش می‌برد.

از سوی دیگر، برادر متأهل هم با خود فکر کرد: «این منصفانه نیست که ماحصل کارمان را به‌طور مساوی تقسیم کنیم. من متأهل هستم و زن و فرزند دارم و آنها می‌توانند در سال‌های پیری، مرا

یاری کنند اما برادرم تک و تنها است و کسی را ندارد تا در آن سال‌ها یار و یاورش باشد. به همین دلیل، او نیز هر شب کیسه‌ای گندم از انبار کوچک خود برمی‌داشت و پس از عبور از مزرعه بین خانه خودش و خانه برادرش، آن را به انبار برادرش می‌برد.

سال‌های طولانی هر دو برادر مات و مبهوت بودند زیرا گندم انبار هیچ‌یک از آن دو کم نمی‌شد. یک شب تاریک، زمانی که هر دو برادر پنهانی در حال حمل گندم به انبار برادر دیگر بودند، ناگه به هم برخوردند. آن دو پس از یک مکث طولانی، متوجه ماجرای که در سال‌های گذشته رخ داده بود، شدند. دو برادر، کیسه‌های گندم را بر زمین گذاشتند و همدیگر را در آغوش کشیدند.

«راستکار محمودزاده»

مهار آتش

مهار آتش، یا به وسیله فشار آب انجام می‌شود یا با از بین بردن اکسیژن که شعله آتش برای سوختن به آن نیاز دارد. به طور کلی، سه نوع آتش وجود دارد: نوع اول، آتش گرفتن مواد معمولی مانند کاغذ و چوب است که برای خاموش کردن آنها استفاده از

آب، مؤثرترین راه است. دسته دوم، مایعات غیر قابل اشتعال مانند روغن گریس است که برای مهار این آتش باید با پتو و امثال آن، آتش را پوشاند و خفه کرد. نوع سوم، آتش‌سوزی ناشی از وسایل برقی است که در این صورت باید از ایستگاه‌های آتش‌نشانی کمک گرفت.

معمولی‌ترین وسیله خاموش کردن آتش برای نوع اول آتش‌سوزی، آب معمولی یا نوعی آب است که برای از بین بردن هرچه سریع‌تر آتش، به آن ترکیبات شیمیایی افزوده شده است. برای نوع دوم، بهترین و معمولی‌ترین روش، اسپری کردن پوششی از مواد شیمیایی ضد حریق است که مانع رسیدن اکسیژن به جسم آتش گرفته می‌شود و به این ترتیب، آتش خاموش می‌شود. برای نوع سوم آتش‌سوزی، باید پودر مهارکننده آتش را به کار گرفت چراکه وجود آب در انواع مهارکننده‌های قبلی ممکن است باعث هدایت جریان الکتریکی و گسترش آتش شود.

[[محمد رضا و محمد شمس]]

اردستان

مسجد جامع یکی از جالب‌ترین بناهای دوران سلجوقی است.

هسته مرکزی این مسجد، مسجدی قدیمی‌تر بوده که چند سرطاق، ستون و جرّز از آن باقی مانده است. مسجد، به‌دستور ابوطاهر حسین بن غالی و به‌دست استاد محمود اصفهانی معروف به غازی ساخته شده است. این مسجد دارای گچبری‌های نفیس و همچنین دو قطعه سنگ مرمر سفید است. مسجد جامع اردستان دارای چهار ایوان بزرگ، ۶ ورودی و شبستان بزرگی در زیر صحن است. سمت شرقی مسجد، تکیه‌ای است متصل به مسجد که در ایام عزاداری از آن استفاده می‌شود. در سمت غربی مسجد، مدرسه‌ای دارای حجره‌هایی در دو طبقه قرار دارد.

مسجد امام حسن واقع در محله کبودان، از دیگر آثار ارزشمند اردستان است که به دوران سلجوقیان و حدود سال ۵۵۰ ه.ق. مربوط می‌شود.

مقبره امیر اویس این فرد معاصر شاه اسماعیل صفوی بوده و مقبره او واقع در غرب شهر و دارای نقاشی‌های نفیس است.

قنات برمون از دیگر آثار دیدنی اردستان، قنات مشهور برمون است که ۲۸ حلقه چاه دارد و به فاصله ۴ متر دو تونل بر روی هم

به صورت دو طبقه ساخته شده است و شاید تنها قنات دو طبقه در جهان اسلام باشد.

[[محمد رضا فرخو]]

پونه

پونه گیاهی است علفی و بوته‌ای که به صورت خودرو در بسیاری از دشت‌ها و اطراف جریان‌های آب می‌روید. از همه قسمت‌های گیاه مخصوصاً برگ‌ها، بوی بسیار قوی و نافذی به مشام می‌رسد. گل‌ها به صورت دسته‌ای در کنار برگ‌ها به رنگ بنفش هستند. پونه، گونه‌های مختلفی با نام‌های گوناگون دارد. یکی از آنها به نام «ویلوزا»، پوشیده از کرک‌های فراوان و دارای بوی تندی است. قسمت هوایی پونه به خصوص برگ‌ها مورد استفاده هستند. پونه در بسیاری از نقاط ایران مخصوصاً نواحی شمالی می‌روید و گونه‌ای از آن به نام «خالواش» در گیلان مشهور است که بوی مطبوعی دارد و به صورت سبزی خوراکی مصرف می‌شود. برگ‌های پونه برای ایجاد طعم و مزه برای غذاها، درست کردن چای و به عنوان ادویه استفاده می‌شود. طعم پونه در ابتدا گرم، معطر، تقریباً گس و تلخ است و پس از مدتی احساس خنکی ایجاد می‌کند.

اسانس پونه، دارای طعم تلخ و احساس سردی است. در زمان قدیم، پونه را در اتاق افراد مبتلا به تشنج آویزان می‌کردند و معتقد بودند که تأثیر آن بیشتر از گیاه گل‌سرخ است. همچنین آن را برای بهبود سردرد و گیجی به دور سر می‌بستند. چای پونه را نیز برای رفع سرماخوردگی، سرفه و مشکلات قاعدگی مصرف می‌کردند. در اروپا پونه را ضد عفونی کننده، ضد نفخ، صفرا آور، معرق، هضم کننده، قاعده آور و ضد سرفه می‌دانند.

اسانس پونه در حشره‌کش‌ها به کار می‌رود و یکی از منابع طبیعی تولید منتول است. اسانس پونه را به هیچ وجه نباید مستقیماً خورد. یکی از محصولات پونه، عرق طبیعی آن است. پونه را باید با دقت مصرف کرد زیرا مصرف بیش از حد آن باعث مسمومیت می‌شود.

«فاطمه مهسا کارآموزیان»

شست‌وشوی صحیح مو

اگر می‌خواهید موهایتان به شیوه درست و مناسبی شسته شود، این مراحل را انجام دهید:

شانه زدن قبل از حمام، موی خود را با یک شانه دندانه درشت

شانه کنید تا هیچ گونه گرهی روی موها نماند.

پیش شست و شو در مرحله بعدی، موهای خود را با آب ولرم و نیمه گرم آبکشی کنید. به این مرحله، «پیش شست و شو» یا «آبکشی اولیه» می گویند و برای زدودن گرد و غبار و آلودگی‌های قابل حل در آب انجام می‌شود. برای شستن موها هرگز از آب داغ استفاده نکنید زیرا باعث شکنندگی موها می‌شود.

شامپو زدن مقداری شامپو کف دست خود بریزید و دست‌هایتان را روی هم مالش دهید تا روی دست‌هایتان پخش شود. حرارت دست‌های شما به عملکرد بهتر شامپو کمک می‌کند. در واقع، کف شامپو باید روی دست شما تشکیل شود. شامپو باید به اندازه‌ای باشد که کف آن تمام موها را بپوشاند.

ماساژ دادن شامپو را روی همه قسمت‌های سر پخش کنید و با نوک انگشتان خود به آرامی شامپو را روی پوست سر و موهای‌تان ماساژ دهید. دقت کنید در این مرحله از ناخن استفاده نکنید. برای جلوگیری از گره خوردن و شکسته شدن موها، ماساژ را به

آرامی و به صورت دایره‌ای انجام دهید.

آبکشی در این مرحله، موها را به خوبی آبکشی کنید تا بقایای شامپو از لابه‌لای موها پاک شود. موها در حالت خیس، نسبت به اصطکاک خیلی حساس هستند. موهای خیس را محکم مالش ندهید. هنگام شامپو کردن موها ۵ مرحله یاد شده را به‌خاطر بیاورید تا تکرار آنها برای شما به عادت تبدیل شود.

[[سعیده یراقی]]

